فصلنامه

ادبیات و فرهنگ آمریکای لاتین و ایبریا

شماره دوم • تابستان ۱۳۹۵ • سال اول • ۶۰۰۰ تومان
2nd issue • 1th year • Summer 2016

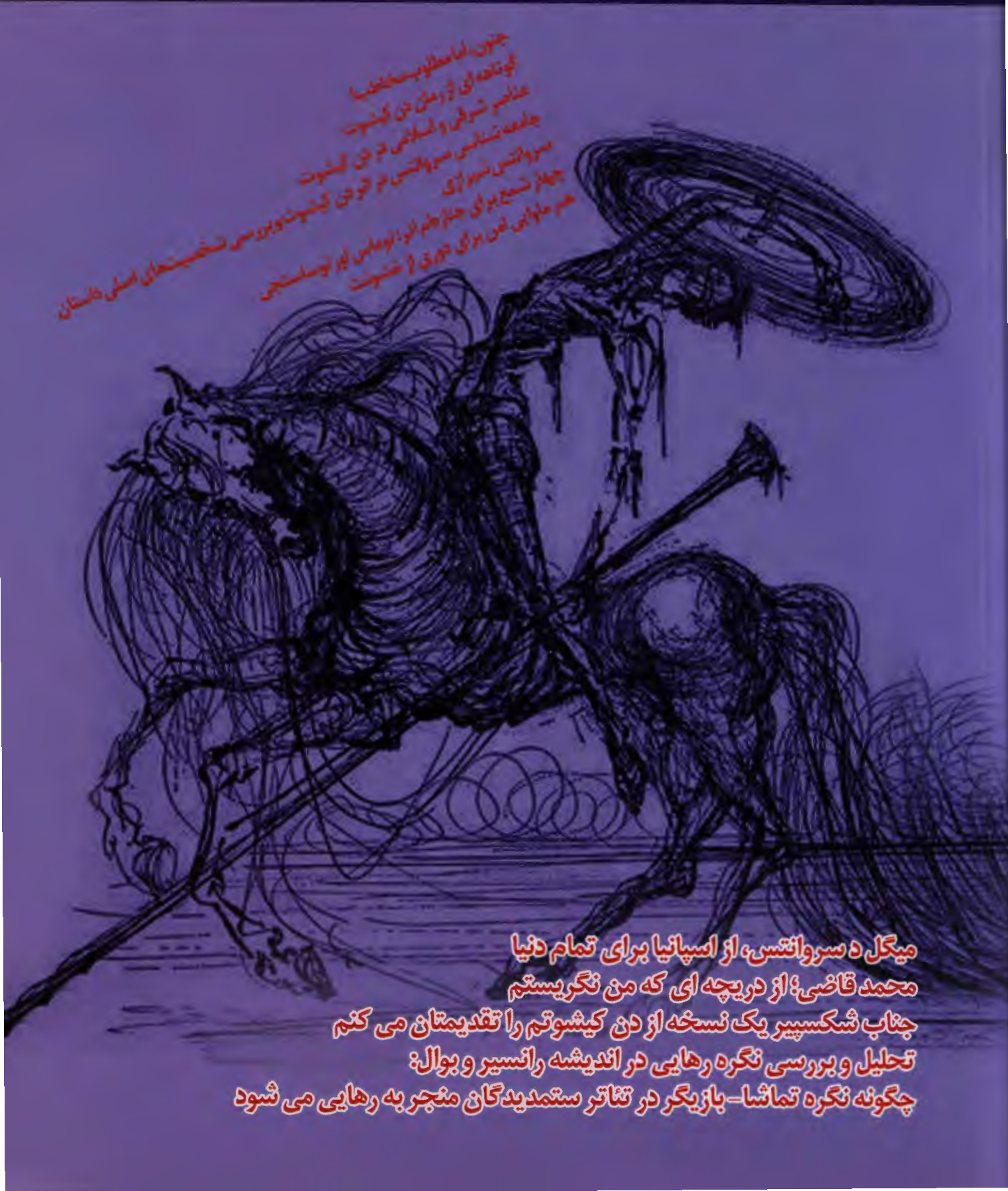

میگل د سروانتس، از اسپانیا برای تمام دنیا

محمد قاضی؛ از دریچه ای که من نگریستم

جناب شکسپیر یک نسخه از دن کیشوتم را تقدیمتان می کنم

تحلیل و بررسی نگره رهایی در اندیشه رانسیر و بوال:

چگونه نگره تماشا- بازیگر در تئاتر ستمدیدگان منجر به رهایی می شود

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

پیش‌سخن ۲

۳ گفتگوی کوتاه
با صاحب امتیاز فصلنامه

۴ میگل د سروانتس،
از اسپانیا برای تمام دنیا
ماریانو راخوی

۶ محمد قاضی؛ از دریچه‌ای که من نگریستم!
رضا بردستانی

۱۴ جنون، اما مطلوب، مخاطب!
علی فیض‌اللهی

۱۶ کوتاهه ای از رمان دن‌کیشوت

۲۲ عناصر شرقی و اسلامی در دن کیشوت
مریم حق روستا

۲۹ جناب شکسپیر یک نسخه از
دن‌کیشوتم را تقدیمتان می‌کنم
هما آتشی

۳۲ جامعهٔ شناسی سروانتس در اثر دن کیشوت و بررسی
شخصیت‌های اصلی داستان
علی باغشاهی

۳۸ سروانتس شیرازی
مجید شریفیان

۴۲ تحلیل و بررسی نگرهٔ رهایی در اندیشهٔ
رانسیر و بوال: چگونه نگرهٔ تماشا- بازیگر
در تئاتر ستمدیدگان منجر به‌رهایی می‌شود
نوشین حجتی، مهدی نوریان

۴۹ چهار شمع برای جنازه‌ام اثر: توماس اورتوساستجی
رامین ناصر نصیر

۵۳ دمی با خیمستن، آنگاه خارا

۵۵ دن کیشوت اسپانیایی نیست!
مرضیه اسدالله زاده

۵۶ تازه‌های نشر
زهرا همتی بروجنی

۵۷ هنر ماورایی امن برای دوری از خشونت
محمد استادولی

۵۸ دن کیشوت در نگاه نویسندگان بزرگ
مارتا سانز پاستور

۷۰ El enigma de Bianco (una
nota sobre sus ensayos)
Modesto Milanés

فصلنامه ادبیات و فرهنگ
آمریکای لاتین و ایبریا
سال اول
شماره ۲ / تابستان ۱۳۹۵
شماره مجوز: ۷۶۴۱۲

صاحب‌امتیاز
و مدیرمسئول: مریم حق‌روستا
دبیر تحریریه: غلامحسین مراقبی
هیات تحریریه: ایرما نوابی- علی فیض‌اللهی- یواندریس بسررا

طراح و صفحه‌آرا: لیلی اسکندرپور
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۰،۰۰۰ ریال
چاپ: ائین چاپ تابان

نشانی: تهران، میدان توحید، نصرت غربی- پلاک ۳۹
کدپستی: ۱۳۶-۱۴۱۸۵ تلفن: ۶۶۹۲۹۱۷۳
پست الکترونیک: Revista_latinoamericana@yahoo.com
اینستاگرام: Letraslatinoamericanas
تلگرام: @FAlatin

هرگونه بهره‌گیری نوشتاری از مطالب نشریه، با ذکر نام نشریه و نویسنده آزاد است.

به‌نام آن‌که دانایی برافراشت
نهال مهر و دانایی به‌دل کاشت

پیش‌سخن

شـــادمانیم که دومین شـــمارهٔ فصلنامهٔ »ادبیات و فرهنگ آمریکای لاتین و ایبریا «را به‌خواستاران فرهنگ و ادب عرضه می‌کنیم؛ ویژه‌نامه‌ای دربارهٔ سروانتس به‌مناسبت چهارصدمین سال یاد و نام او.

گرچه، آوریل امسال، دنیای ادب و فرهنگ، یاد و نام دو نام آور سترگ ادبیات و هنر؛ ســـروانتس و شکســـپیر را گرامی داشت، اما ما از آن رو که به‌ادبیات و هنر زبان اسپانیایی، در هر ســـوی زمین، می‌پردازیم، به‌آن‌دو، کوتاه، در دیدارگونه‌ای پرداخته‌ایم.

در این شـــماره کوشیده‌ایم از دریچهٔ چشـــم دن کیشوت، به‌مردم و زمانهٔ آن روزگاران بنگریـــم، نقد زیرکانـــه و طنزگونهٔ او را از زمانـــه بنمایانیم که چه‌گونه کوته‌پنداری برمی‌آید تا چهرهٔ مانای روزگار شود.

طنـــز، گام بـــه‌گام او را دنبـــال می‌کند و شـــوخگینانه، دم بـــه‌دم او و رزم و جنگاوری‌هایش را چنان به‌ریشـــخند می‌گیرد که کوته‌اندیشان و هیاهوگرانی که خـــود را نجات‌دهندهٔ مردم می‌پندارند، با دیدن دن‌کیشـــوت، ســـر در لاک خود فروبرند. اگر که جاناتان ســـویفت با طنز باشـــکوه و مانایش در ســـفرهای گالیور، سردمداران انگلســـتان را فروکوفت، سروانتس در طنز ماندگارش، همگی مدعیان را به‌ریشخند گرفت.

در بخـــش شـــعر، به‌خیمنـــس پرداخته‌ایم و در برابر شـــعر او کـــه خلوتگه عرفان‌گونه‌ای است، سرود مانای خواننده و نوازندهٔ شیلیایی، ویکتور خارا را بازتاب داده‌ایم.

فراتر از پرداختن به‌ســـروانتس، به دیگر ســـخن‌ها نیـــز پرداخته ایم، ازجمله به‌تئاتر از دیدگاه دو نظریه‌پرداز که آنان نگاهی دیگرگون به‌هنر نمایش دارند. نیز سخنی داریم به‌زبان اسپانیایی.

در نشریه، نقد و نگاه را بازتاب می‌دهیم و بر این باوریم، که با نقد، شکوفا می‌شویم.

شـــمارهٔ پســـین را به‌برگرفته‌های دو سویهٔ زبان‌های اســـپانیایی و پارسی از یکدیگر، در گستره‌های ادبیات و فرهنگ گزین کرده‌ایم.

مریم حق‌روستا

گفت‌وگویی کوتاه با صاحب امتیاز فصلنامه .....

■ از خود شما آغاز کنیم، از خودتان.

- به‌قول شاملو؛چه بگویم؟ سخنی نیست! کوتاه بگویم، اهل تهرانم، هیات علمی دانشگاه تهرانم و زبان اسپانیایی، ادبیات اسپانیا و آمریکای لاتین را در دانشکدهٔ زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران و مطالعات فرهنگی آمریکای لاتین و ادبیات را نیز دانشکدهٔ مطالعات جهان دانشگاه تهران آموزش می‌دهم.

دانش‌آموختهٔ ایران و کوبایم، یعنی سال ۲۰۰۰ بود که به‌کوبا رفتم تا در زمینهٔ ادبیات آمریکای لاتین مطالعه کنم و آموزش ببینم. گرایشم ادبیات آمریکای لاتین است.

■ گویا متخصص ادبیات آمریکای لاتین‌اید؟

بله، متخصص و دانشآموختهٔ ادبیات آمریکای لاتینم.

■ چرا ادبیات آمریکای لاتین؟

می‌دانید که ادبیات آمریکای لاتین، به‌انگیزه‌های بسیار، که در مجله هم به‌آن خواهیم پرداخت، ادبیاتی است جهانی و مطرح و خوانندگان بسیاری دارد، از ادبیات رئال گرفته تا ادبیات جادویی و پسامدرن.

نگاه کنیم به مارکز، به پابلو نرودا، کارلوس فوئنتس، و بسیاری دیگر. و من فکر می‌کنم که رمان‌ها و اشعار شاعران و نویسندگان آمریکای لاتین پرفروش‌تریت کتاب‌هایند.

■ نگاه شما به‌فرهنگ و ادبیات آمریکای لاتین و ایبریا؟

من اگر شیفتهٔ فرهنگ و ادبیات آمریکای لاتین نبودم، به‌سراغ این ادبیات پرشکوه نمی‌رفتم. من زندگیم را وقف آن کرده‌ام و به‌خاطر علاقه‌مندیم به‌آن بود که رنج سفر کشیدم و به‌زادگاه رئالیسم جادویی رفتم. و سال ۲۰۰۰ بود که به‌کوبا رسیدم، کشوری که با همهٔ توان در برابر تحریم‌های خردکنندهٔ آمریکا ایستادگی می‌کرد و مردمش سختی‌ها را تاب می‌آوردند.

در آمریکای لاتین، زرق و برق کشورهای دیگر نیست، اما در آنجا مردم، هنر و ادبیات پویایی دارند. کم کم هنر و ادبیات آن‌ها می‌رود دنیا را تسخیر کند.

و غافل نشویم از ایبریا یعنی اسپانیا و پرتغال، ادبیات و هنرشان شهرهٔ عالمند. پیکاسو، دالی، سروانتس، لورکا و... . مشاهیر دنیایند. من خودم به‌هنر و ادبیات آنان باور دارم و عقیده‌دارم که ما با آن‌ها وجوه مشترک بسیاری داریم.

■ فکر نمی‌کنید که انتشار «فصلنامه» برای ادبیات مطرح و شکوفای آمریکای لاتین، اسپانیا و پرتغال کوچک باشد؟

من هم بر این باورم، اما توجه کنید که این آغاز کار ماست. چند شمارهٔ دیگر خواهید دید.

■ بسیاری از شاعران و نویسندگان آمریکای لاتین برای ایرانیان شناخته شده‌اند، چرا؟

کوتاه بگویم، بن مایهٔ ادبیات ما هم به‌نوعی جادویی و وهم‌انگیزست، مثل آن‌ها. این مهم‌ترین دلیل جذابیت ادبیات و هنر آن‌ها برای ماست.

در ضمن، ما شماره‌ای را در دست تهیه داریم دربارهٔ تاثیر و تاثرات ادبیات و هنر ما با ادبیات و هنر آن‌ها که به‌زودی به‌عنوان ویژه‌نامه منتشر می‌شود.

■ نویسندگان، هنرمندان و شاعران اسپانیایی و پرتغالی برای ایرانیان چندان شناخته شده نیستند، در حالی که این دو کشور تاریخ فرهنگی و هنری پرباری داشته‌اند، به‌ویژه با ما ایرانی‌ها که در چهار سده پیش با آنان روابط سیاسی و تاریخی داشته‌ایم. یادمان باشد که نام بندرعباس، گامرون بود و برخی جزیره‌های جنوب ایران در اشغال پرتغال بوده! اما چرا جز انگشت شماری نقاش و نویسنده از این دو کشور تاریخی به‌یاد نداریم؟

انگیزهٔ ما برای انتشار نشریه، برای زدودن نا آگاهی ما در این باره است. کوتاه بگویم، قصور از ماست که کم کار کرده‌ایم و شاید همین ضرورت موجب این صیرورت شده.

■ بازهم با شما در شماره‌های آینده، سخن‌ها داریم.

همیشه پاسخگویم.

میگل د سروانتس، از اسپانیا برای تمام دنیا

ماریانو راخوی
نخست‌وزیر اسپانیا

چهار قرن است که میگل د سروانتس، نویسنده‌ای که تا ابد زنده خواهد بود؛ بدرود حیات گفته است. ماه آوریل سال ۱۶۱۶ بود که در مقدمهٔ کتاب «پرسیلس» بیان کرد که زمان کوتاه است و زندگی‌اش رو به‌پایان. تنها ساعاتی از عمرش باقی بود. ولی در اوج احساس و عاطفه هنوز ما را به‌خاطر داشت، جامعهٔ دوستداران خواندن را: «امیدوارم که در دنیای دیگر همه‌تان را خوشحال ببینم». این‌ها بخشی از آخرین حرف‌های او بود و قابل تامل است که هیچ‌کس حتی خود او تصور نمی‌کرد که بعدها آن حجم از موفقیت و محبوبیت را داشته باشد. موفقیت جهانی اثرش، تحسین و تمجید چهره‌اش در کل دنیا و تداوم همیشگی میراثش که باعث شد در ۲۳ آوریل امسال، چهار قرن پس از مرگش، ما هموطنان اسپانیایی‌اش و همچنین میلیون‌ها مخاطب دیگر در جای جای جهان دوباره با او در «دنیای دیگرش» هم پیمان شویم. دنیایی که شامل آثار اوست.

همه، نقطهٔ عطف تاریخ آزادی و خلاقیت بشر را به‌خاطر می‌آوریم، زمانی

کـه با کیخوتـه از تخیل مدرن زاده شـدیم و از دسـتاوردهای یک راوی که به‌تنهایی توانسـت شـاخه‌ای از دانایی را خلق کنـد، عبور می‌کنیم. شـاخه‌ای که سروانتیسـم نامیده می‌شود. بدون سـروانتس ساختار روح و ذهن اروپا ناقص خواهد بود.

باید بیندیشـیم که سـروانتس تا چه حد در زندگی‌هـای ما حضـور دارد. او در تخیل جمعی ما حاضر اسـت. همان‌طور کـه در بناهای یادبود و میدان‌های شـهرهای مختلف حضـور دارد. او در زبان‌های مـا و در حرف‌های روزمره ما حضور دارد. در جوایـزی که با نام او اهدا می‌شـود، که معتبرتریـن جایزه زبان ماسـت، و در موسسـه سـروانتس که فرهنگ ما را در تمام دنیا منتشر می‌کند و در نهایت در سکه‌ها و اسکناس‌هایی که هر روز مبادله می‌کنیم.

بیـراه نخواهد بـود اگر او را سـفیر فرهنگی اسـپانیا در پنج قاره بخوانیم. چنان که شکسپیر- طبق گفته کارشناسـان- او را خواند و از او الهام گرفت. دنیزتی، راول، مندلسـون و یا تلمان او را نواختند. او همچنین فیلمسـازی چون اورسـن ولـز را متحیر کـرد و منبع الهام هنـر و ادبیات چهره‌هایـی چون اونوره دومیه، گوسـتاوو دوره ، بورخس، توماس مـان و گراهام گرین بود. بدون شـک از میان آثار چهره‌های فرهنگی اسپانیا در جهان کمتر اثری همچون اثر سروانتس محبوب و معروف بوده است.

نویسـندهٔ دن کیخوته، همچنیـن با بهترین و غنی‌ترین سنت‌های اسـپانیا عجین شده‌است. اورتگا و آزانیا، آسورین و اونامونو، دالی و پیکاسو، همگی به‌ما نشان می‌دهند که چگونه سروانتس و شـخصیت‌های خلق کرده‌اش نقطهٔ به‌هم رسیدن اسپانیایی‌های تمام دوران‌ها و تمام انگاره‌ها بوده اسـت و با وجود چهره‌هایی همچون سـروانتس است که ما از تعلق داشتن به‌این فرهنگ احساس غرور می‌کنیم.

آری، رسـالت سـروانتس بی‌نظیر است. ولی ویژگی‌هـای صاحب عنوان «شـاهزادهٔ نبوغ» را به‌راحتی می‌توان در آثارش جستجو کرد و بیهوده نیسـت در اینجا یادی بکنیم از سروانتس‌شناس برجسـتهٔ کاتالان، مارتین د ریکر که به‌کسانی که سـروانتس نخوانده بودند، تبریـک گفت «چون هنوز لذت اولین بار خواندنش برایشان باقیست».

امـروز، با نسـخه‌های مختلف این اثر هرکسـی به‌راحتـی می‌تواند ایـن کار را انجام دهد و برای اولین یا چندمین بار سـروانتس و دن کیخوته را بچشـد. زیرا که در پاره پارهٔ وجود این نجیب‌زادهٔ نابغه، از مانچا تا ساحل بارسلونا و در ماجراهایش شـیوه‌های تعلیمـی انسـانیت، آزادی و خلق و خوی نیک برای همه نهفته اسـت. آری، همه در سروانتس جامی‌شـویم. زیرا با خواندن این رمان، غم به‌خنده تبدیل می‌شـود و خنـده رفته رفته بیشتر شـده و قهرمان محتاط به‌خاطر خلاقیتش تحسین می‌شود و این همان چیزی است که هم در سـدهٔ هفده رخ داد و هم در سدهٔ بیست و یک در حال رخ دادن است.

و امروز، بعد از گذشـت چهار سـده از مرگ این نویسـنده، دولت ما در تلاش است تا امسال را به‌بهتریـن نحو در جهت معرفی هرچه بیشـتر این نویسـنده و آثار ارزشـمندش به‌پیش برد و چهارصدمین سـالمرگ وی با هدف تبدیل کردن این بزرگداشـت به‌یک رویداد اجتماعی با حضور بخش بخـش این جامعـه، از جملـه بازیگران، موسسـات دولتی و خصوصی، چه در داخل و چه در خارج از اسپانیا، گرامی داشته شود. لازم به‌ذکر است که تا به‌این روز از سال رقم فعالیت‌هایی که در این زمینه شروع شده‌اند بیشتر از ۳۵۰ است.از جمله برگزاری نمایشگاه میراث سروانتس توسط کتابخانهٔ ملـی که کامل ترین نمایشـگاه برگزار شده برای این نویسنده تا به‌امروز است. همچنین برگزاری دوره‌های سـینمایی، کنسرت‌ها و دیگر فعالیت‌هـای مرتبط با این نویسـنده. تمامی این فعالیت‌ها برای این است که همگی از خانه خارج شـویم و رابطه‌مان را با سروانتس و آثارش حفظ کنیم. همان طور که خود او هم گفت: «هرکسـی که بیشـتر کتاب می‌خواند و بیشـتر راه می‌رود، بیشتر می‌بیند و بیشتر می‌داند». این یکی دیگر از درس‌هایی است که سروانتس به‌بشریت داد.

بیراه نخواهد بود، اگر او را سفیر فرهنگی اسپانیا در پنج قاره بخوانیم. چنان که شکسپیر او را چنین نامید و از او الهام گرفت

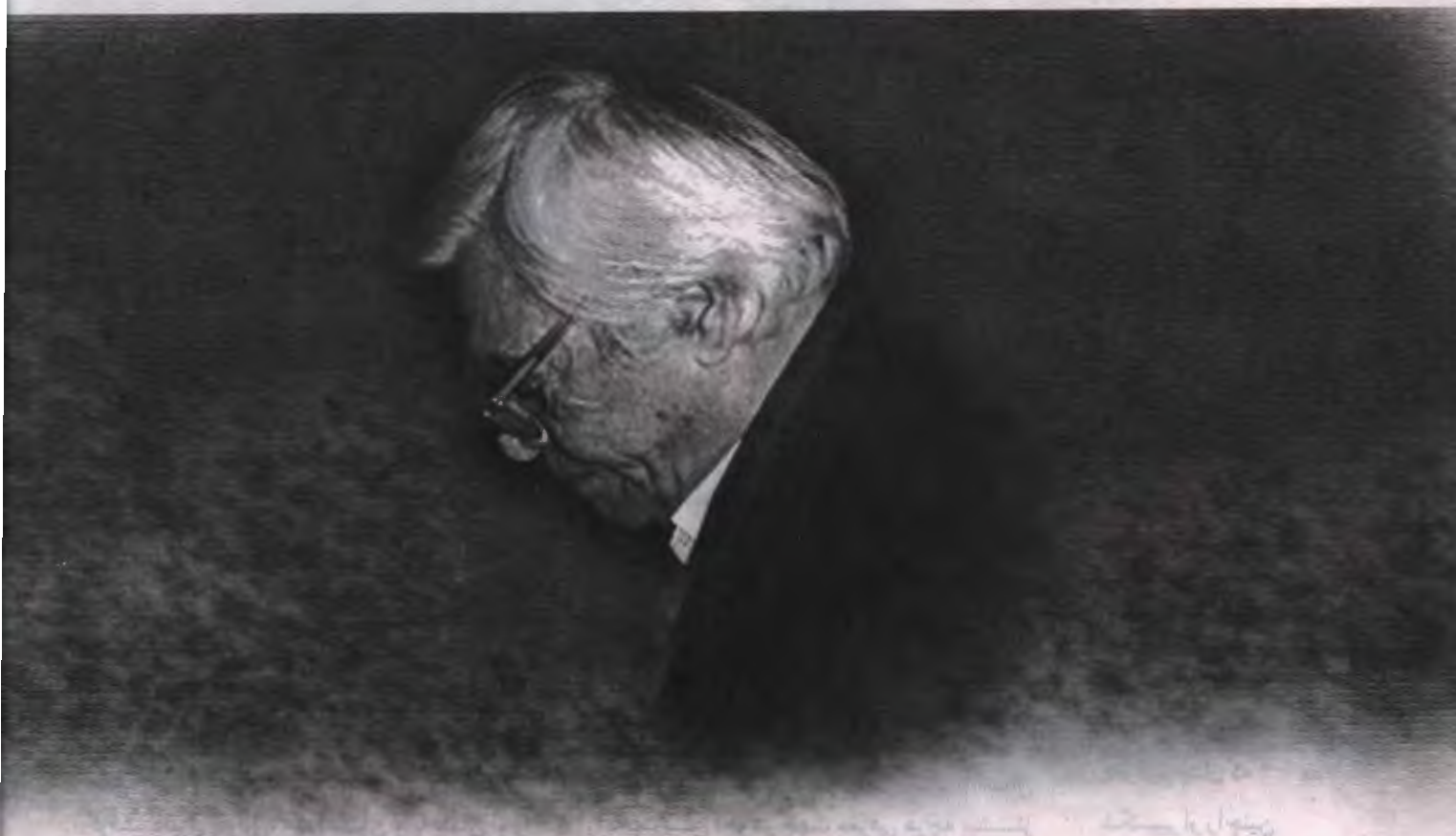

محمد قاضی

از دریچه‌ای که من نگریستم!

رضا بردستانی

همیشه بر این باور بوده‌ام، برای دانشی که کسب می‌کنیم یا علمی که می‌آموزیم، قطعا هزینه‌هایی پرداخت شده است. به‌این معنا که زمان صرف شده، عمر سپری گشته و خون دل‌ها نیز ایضا خورده شده است! پس وظیفه داریم در قبال همه آن چیزهایی که می‌آموزیم، از خود واکنشی مثبت نشان دهیم یعنی قدردانی و قدرشناسی با رویکردهای عملی به‌جای آوردن را بهترین و شایسته‌ترین واکنش به‌این مسئله مهم قلمداد می‌کنم.

از دو مترجم بزرگ کرد زبانی که خدماتی به‌شائبه و کم نظیر به‌زبان و ادب فارسی کرده‌اند، همیشه به‌نیکی باید یاد کرد. نخست محمد قاضی و دیگری ابراهیم یونسی که شوربختانه هر دوی این عزیزان سال‌ها است چهره در نقاب خاک کشیده و از میان ما رفته‌اند. دینی احساس می‌شد بر عهده ام که مترصد و منتظر بودم تا به‌جای آورم به‌نیکی! برای ابراهیم یونسی قدم هایی‌برداشتیم و اندک مایه رضایت حاصل شد، اما در برابر بزرگواری‌های محمد قاضی که کازنتزاکیس را به‌من شناساند و کمک کرد دن‌کیشوت را راحت بخوانم، همچنان احساس دین می‌کردم تا این که فراخوانی داده

شد در بزرگداشت مترجمان بزرگ کرد و فرصتی که سال‌ها به‌دنبال آن می‌گشتم، مهیا شد و این همه ماجرای مقاله نویسی بنده بود با عنوان: «بررسی سبک شناسی ترجمه دن‌کیشوت با رویکرد زبانشناختی(با تأکید بر دیباچه)؛ اثر محمد قاضی.»

سه روز میهمان هم میهنان کرد زبان خود بودیم و بماند که چه لذت‌ها بردیم و چه مهربانی‌ها چشیدیم، اما این مقاله که به‌عنوان مقاله برتر آن همایش شناخته شد، برای نویسندهٔ آن برکات عظیمی داشت از جمله راه یافتن به‌محفل بزرگانی دیریاب و کمتر شناخته شده و نیز دعوت شدن به: «بزرگداشت چهارصدمین سالگرد تولد سروانتس» که نتیجهٔ یک مبحث مهم و اساسی است که چون از جنان مایه گذاریم از بن همان جان، قدر بینیم و برکت استشمام نماییم و اما موضوع سخن و گفتار؛ بررسی سبک شناسی ترجمه دن‌کیشوت با رویکرد زبانشناختی(با تأکید بر دیباچه)؛ اثر محمد قاضی

توجمهٔ هر اثر، گشودن دریچه‌ای تازه بر روی اثری است که پس از پیمودن مرزها؛ خود را برای رویارویی با زبان و اندیشه ای بدیع و بلیغ آماده می‌کند. مترجم در برابر دو زبان به‌تکاپویی ارزشمند بر می‌خیزد. نخست زبان اصلی اثری که به‌ترجمهٔ آن مبادرت ورزیده است و دیگر زبانی که باید دریافت‌های خود را بدان منتقل کند. هر اثر ترجمه شده می‌تواند گونه‌ای از تغییر زبانی و فرهنگی محسوب شود که با گذر از دانش زبانی مترجم حاصل آمده است و در واقع هر اثر ترجمه شده را ـ با کمی اغماض ـ می‌توان خلق و آفرینشی نو به‌حساب آورد، حتی با وجود این که می‌پذیریم ریشه در اثر مبدأ دارد.

دن‌کیشوت، یکی از نوادر ادبیات جهان با ترجمهٔ محمد قاضی، می‌تواند نماد و معیاری برای سنجش پارامترهای مهم در ترجمه باشد. رعایت امانت در ترجمهٔ کلمات، دخالت هایی مؤثر بدون صدمه زدن به‌ماهیت اثر در انتخاب واژه، انتخاب سبکی همخوان با فضای رمان، برگزیدن بهترین شیوه در آرایش جملات و از همه مهم‌تر، بهره بردن از هوش و ذکاوت ذاتی در حفظ اصالت اثر و نیز پای‌بندی به‌ساختار منطقی رمان، برخی از ویژگی‌هایی است که در مقایسه با متونی کهن از زبان و ادبیات فارسی بهتر و بیشتر رخ می‌نمایاند. پس می‌کوشیم تا با بررسی گوشه‌هایی از سبک محمد قاضی در ترجمهٔ این اثر نفیس، برخی از جلوه‌های زبان‌شناختی اثر را که بسیار هنرمندانه و استادانه رعایت شده است، معرفی کنیم.

نخست: محمد قاضی

محمد قاضی، فاصلهٔ سال‌های ۱۲۹۲(تولد) تا ۱۳۷۶(درگذشت) را با چالش‌های زجرآوری پشت سر گذاشته است. البته ممکن است حوادثی که در زندگی قاضی و در سنوات مختلف رخ داده است در زندگی بسیاری از افراد شبیه یا حتی بدتر از آن روی داده باشد. از دست دادن پدر و مادر در سنین قبل از دبستان ـ پدر را مرگ و مادر را فیض الله بیگی از او گرفت ـ، زندگی در شهری که برای ذکاوت و جویندگی او کوچک بود ـ مهاباد ـ مهاجرت به‌تهران و ادامهٔ تحصیل اما نقطهٔ عطفی بود که بعد از آشنایی او با عبدالرحمن گیو ـ نخستین آموزگار او در زبان فرانسه و از کردهای عراق ـ بیشترین تأثیر را بر آیندهٔ علمی او بر جای نهاد. قاضی دو اتفاق را در زندگی خود خوشایند می‌یابد: نخست ارادت و آشنایی با پروین اعتصامی و دیگر ملاقات با بزرگ علوی در سفری که به‌اروپا داشته است و این‌ها را باید جزیی از روحیات شخصی او به‌حساب آورد که دوست داشت ادبیات بخواند، اما از دانشکدهٔ حقوق فارغ‌التحصیل شد و دیگر اینکه با وجود فارغ‌التحصیلی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران ارتباط شگرفی با ادبیات و شعر داشت. در روزشمار زندگی محمد قاضی دو نقطهٔ سیاه از دست دادنی هم در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۴ به‌چشم می‌خورد؛

دن‌کیشوت، یکی از نوادر ادبیات جهان با ترجمهٔ محمد قاضی، می‌تواند نماد و معیاری برای سنجش پارامترهای مهم در ترجمه باشد

ایران ـ همسرش ـ را و تارهای صوتی‌اش را، یکی آرام را از او گرفت و دیگری آرامش را.

ترجمهٔ کلـود ولگرد ویکتور هوگو نقطـهٔ آغازینی بود بر مسـیری که در طی راه پـر پیچ و خـم آن، نام‌های بزرگی خودنمایـی می‌کند، نام هایی که اگر محمد قاضی کمر همت به‌برگردان آن‌ها به‌فارسی نبسته بود تا همین روزگار اخیر هم فارسی زبانان از آشـنایی با آن آثار گرانقدر بی‌بهره بودند. از شـازده کوچولوی اگزوپری ـ حتی اگر تعداد ترجمه‌هایش از صـد هم فراتر رود ـ تا زوربای یونانی نیکوس کازنتزاکیس و از نان و شـراب اینیاتسیو سیلونه تا قلعهٔ مالویل روبرل مرل و... نیک می‌دانیم برای برشمردن برگردان‌های هنرمندانهٔ قاضی مجال یک مقاله بسـیار اندک است، اما در میان تمامـی آثـاری که از مسـیر ذهنی محمد قاضی به‌نفس خواننده گره خورده است، رمان دن‌کیشـوت و داسـتان ترجمه کردن دن‌کیشوت خود حکایتی است شیوا که بی تردید نقطهٔ عطفی است در ترجمه، تغییـر رویکردهای ترجمـه و آغاز فصل نوینـی از تغییرات بنیادیـن در نگاه مترجمان و آثاری که در صدد ترجمهٔ آن بر می‌آمده‌اند.

دن‌کیشـوت سـروانتس را قاضی برای اینکه بوی شرقی می‌داده اسـت بر می‌گزیند: «...پس از آن نوبت به‌دورهٔ کامل دن‌کیشـوت رسید. من به‌داستان دن‌کیشـوت ـ شاید از آن جهت که بیشـتر بوی شرقی می‌داد ـ علاقهٔ وافر داشتم و در سال‌های ۱۸-۱۳۱۷ سناریویی از آن را ترجمه کرده و ...»[1]

محمد قاضی در ترجمهٔ دن‌کیشوت به‌تأیید دکتر موریس باردن ـ اسـتاد ادبیات دانشـگاه لیون و کارشناس زبان‌های ایبری (اسـپانیایی و پرتغالی) ـ اعتماد می‌کند. «از دن‌کیشوت دو ترجمهٔ مختلف به‌زبان فرانسـه در اختیار داشـتم و بنگاه انتشـاراتی نیل هم ترجمهٔ دیگری از آن اثر بزرگ را که در صدسـال پیش به‌وسـیلهٔ لویی ویاردو (Louis Viardot (1800-83)) ـ ادیب فرانسوی ـ، صورت گرفته بود از پاریس برای من آورد... حسـن دیگر آن ترجمه این بود که اسـتادی چون دکتـر موریس بـاردن، مقدمهٔ فاضلانـه‌ای بر ترجمـهٔ لویی ویاردو نوشـته و در آن شرح داده بـود که پنجاه و شـش ترجمه‌مختلف از دن‌کیشوت به‌زبان فرانسـه را به‌دسـت آورده، همه را به‌دقت خوانده و از میـان همهٔ آن‌ها ترجمهٔ ویاردو را بهترین و امین‌ترین تشـخیص داده اسـت... من چنین متنـی را بـرای کار خود از هر جهت مناسـب‌تر از دو متـن دیگـر دیدم و از روی همـان، به‌ترجمهٔ کتاب پرداختم.»[2]

حال ایـن که چـرا در میان انبوهی از ترجمه‌های محمد قاضـی به‌یکباره دن‌کیشـوت را نقطهٔ

اوج و عطف کارهای او بر می‌شماریم، از دو زاویه قابل بررسی است: نخست متن اصلی و خود رمان دن‌کیشوت که «به‌عقیدهٔ بسیاری از محققان نخستین رمان، یا به‌عبارت دقیق‌تر نخستین رمان مدرن است و به‌همین اعتبار و با ملاحظهٔ ترجمه‌های بی‌شماری که این اثر را در زمان کم، شهرتی جهانی بخشید، شاید بتوان دن‌کیشوت را نخستین رمانی دانست که به‌کانون آن چه گوته «ادبیات جهان» می‌خواند، راه یافت»[3] و نکتهٔ مهم‌تر دربارهٔ ماهیت ادبی و واژگانی این اثر، تحلیل‌های ادبی است که بر آن نوشته شده است. در این میان «کارلوس فوئنتس که خود را وارث این رمان می‌داند، بر این عقیده است که ویژگی‌هایی چون چندصدایی و عدم قطعیت، دن‌کیشوت را در مقامی بالاتر از هر نمونهٔ مشابه در ادبیات جهان قرار می‌دهد.»[4]

بررسی از زاویه‌ای دیگر به‌برخورد خاص مترجم با برگردان این اثر مرتبط است. «سه سال تمام زحمت کشیدم»[5]. سه سال زمان، یعنی باید دریابیم مترجم در ترجمه با دشواری‌های فراوانی رو به‌رو بوده است. «گاه می‌شد که برای پیدا کردن معادل زیبا و متناسب [و نه مناسب] کلمه‌ای، روزها فکر می‌کردم و از ارباب ذوق و اهل فن استمداد می‌نمودم.»[6]

استمداد از ارباب ذوق در کنار ذوق سلیم و دایرهٔ واژگانی گسترده‌ای که قاضی از آن برخوردار بوده است، باعث می‌شود در این اثر داستانی با ارزش، تنها با خواندن دیباچه و بدون هیچ پیش زمینه ای در بارهٔ کتاب، به‌صورتی کاملا ناخودآگاه، به‌این مهم پی ببریم متن با ترجمهٔ محمد قاضی ریشه در قرون ماضی دارد و کلمات به‌خوبی گواهی می‌دهند که این متن، حتی اگر در اوایل دههٔ بیست شمسی هم ترجمه شده باشد، فاصله‌ای دویست سیصد ساله با زمان معاصر دارد. کم نبوده‌اند نوشتارهایی که به‌دریافت درستی از این متن رسیده اند و با اعتمادی خاص بر این نکته اشاره کرده اند که: «قاضی به‌دلیل تسلط بر زبان فارسی [نه به‌عنوان زبان مادری که به‌عنوان یک زبان تخصصی]، توانسته تا حد زیادی این ویژگی‌ها را که به‌تعبیر اسپیتزر به‌زبان بعد و عمق می‌بخشد به‌ترجمه انتقال دهد.»[7] اما در بیان یک نکته ـ سهواً ـ کوتاهی کرده‌اند و آن این که مترجم، اثر را با روح حاکم بر آن به‌زبان فارسی برگردانده است، یعنی بی‌راه نیست اگر ادعا کنیم سروانتسی دیگر که زبان پارسی را به‌خوبی میدانسته است این اثر را بازنویسی و بازآفرینی کرده، به‌نوعی دن‌کیشوتی دیگر و این بار به‌زبان سلیس و روان فارسی آفریده است.

باختین، فوکو، و فوئنتس هر کدام بر این نکته که «ظرائف زبانی این اثر آن گاه برای خواننده روشن می‌شود که رابطهٔ آن را با دنیای فلسفی رمان کشف کنیم»[8]، تأکید دارند و تنها تسلط زبانی نبوده است که این شاهکار دنیای ترجمه را در اوایل دههٔ سی آفریده است. نخستین چالش مترجم، عبارت آغازین دیباچهٔ کتاب به‌قلم خود نویسنده و خطاب به‌خواننده است. «جمله ای که چنین آغاز می‌شود: Lecteur inoccupe (ای خوانندهٔ فارغ‌البال) برای واژه فرانسوی inoccupe در فرهنگ‌های فارسی چندین معنی نوشته شده بود، از قبیل غیرمشغول، بیکار، غیرگرفتار، آزاد وقت، بدون مشغله اما...»[9] از همین دقت وحدت، خواننده متوجه می‌شود فارغ‌البال تمامی لغات پیشنهادی در فرهنگ‌های فارسی را پوشش می‌دهد اما واژه‌های پیشنهادی هیچ کدام اثربخشی و کارکرد فارغ‌البال را به‌تنهایی دارا نیستند. «اینجا است که باید قبول کرد همچنان که «شاعری طبع روان می‌خواهد ـ نه معانی نه بیان می‌خواهد»، ترجمه نیز تنها با سواد داشتن و زبان بیگانه دانستن نیست، و علاوه بر آن‌ها که البته شرایط لازمند، ولی کافی نیستند، مترجم باید ذوق و قریحهٔ ترجمه و استعداد خاص این کار را توأم با ذوق سلیم شعرشناسی و زیباپسندی داشته باشد.»[10]

در کلام قاضی می‌توان تعابیر معادلی برای شعرشناس بودن و زیباپسند بودن مترجم یافت؛ یکی این که این دو واژه را معادل درک مفاهیم عمیق هنری و رعایت موازنهٔ کلام و ماهیت متن دانست. حتی می‌توان شعرشناسی و زیباپسندی

قاضی به‌دلیل تسلط بر زبان فارسی [نه به‌عنوان زبان مادری که به‌عنوان یک زبان تخصصی]، توانسته تا حد زیادی این ویژگی‌ها را که به‌تعبیر اسپیتزر به‌زبان بعد و عمق می‌بخشد به‌ترجمه انتقال دهد

را معادل عبارتی دانست از خواجهٔ شیراز که می‌سراید:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن‌شناس نه ای جان من خطا این جاست

سهراب سپهری(۱۳۵۹-۱۳۰۷)، شاعر، نویسنده و نقاش معاصر؛ شعرشناسی و زیباپسندی را در مقولهٔ خط و خوشنویسی این‌گونه معنا می‌کند: «خوشنویسی ورزیدگی در کاربرد قلم می‌خواهد. ترک آرام و خواب می‌خواهد. صفای دل می‌خواهد. گوشهٔ انزوا می‌خواهد...»[11]

گوشه انزوا، صفای دل، ترک آرام و خواب، و ورزیدگی در کاربرد قلم به‌شعر [خط]شناسی و زیباپسندی در خوشنویسی کمک شایانی خواهد کرد هرچند، در آفرینش هر اثر هنری حتی ارائهٔ یک ترجمهٔ فاخر هم مترجم به‌گوش انزوا و صفای دل و ترک آرام و خواب نیازمند است.

دیگر: دیباچه

آنچه بیشتر از هرچیز باعث می‌شود تا از زاویه‌ای تازه به‌دن‌کیشوت سروانتس، ترجمهٔ محمد قاضی بپردازیم، دیباچه‌ای است که با اندکی تعمق و تأمل ما را به‌سمت دیباچه‌هایی از دوران کلاسیک ادبیات فارسی رهنمون می‌شود. این رهنمونی نباید ذهن را به‌شباهت و مقابله و حتی تأثیرپذیری متوجه کند، زیرا می‌دانیم از منظر زمانی اگر آغاز و انتهای نگارش این رمان را بین سال‌های ۱۶۰۰م. تا ۱۶۱۵م. بدانیم، در این سوی مرزها و در سرزمین پارسی زبانان، بر مبنای تقسیم بندی ذبیح الله صفا[12] «وضع علوم از سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم عهد انحطاط دانش‌های عقلی در ایران و انتقال آن به‌کشورهای مجاور و دوران ترقی و توسعهٔ نهایی دانش‌های مذهبی دوازده امامیان در قلمرو دولت صفوی است»[13] در این دوران و همزمان با آفرینش دن‌کیشوت، نه از تاریخ بیهقی خبری است، نه چهارمقاله، نه تاریخ بلعمی رخ می‌نماید و نه سیاست‌نامه. در این دوره کتابی به‌نزدیکی مقام و مرتبهٔ کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای نیز دیده نمی‌شود. دورانی که سراسر به‌فرهنگنامه نویسی و کتاب‌هایی از این دست تعلق دارد و مجالی برای آفرینش‌هایی که در قرون ماضی شاهد آن بودیم فراهم نیامده است.

در بخش نخست این بررسی به‌دیباچهٔ کلیله و دمنه (نصرالله منشی)، تاریخ بلعمی (ابوعلی محمد ابن محمد بلعمی)، چهارمقاله (نظامی عروضی سمرقندی)، داستان‌های بیدپای (محمد ابن عبدالله البخاری)، تاریخ بیهقی (ابوالفضل بیهقی)، قابوسنامه (عنصرالمعالی)، گلستان سعدی، سیاست‌نامهٔ (خواجه نظام الملک طوسی)، کشف‌المحجوب (هجویری)، رسالهٔ قشیریه (ابوالقاسم قشیری) و نفصه‌المصدور (زیدری نسوی) خواهیم پرداخت، زیرا معتقدیم از یک‌سو دن‌کیشوت سروانتس به‌نوعی دیباچه نویسی را بر پایهٔ همان نظری که محمد قاضی را مجاب کرده بود که از روحی شرقی برخوردار است، رعایت کرده است و از سوی دیگر مترجم اثر بر پایهٔ آشنایی با همین دیباچه‌ها توانسته است به‌خوبی این دیباچه را به‌شاهکاری بی بدیل در فن برگردان یک متن غیر فارسی و نمونه‌ای فاخر در ترجمه بدل کند.

دیگری: ترجمه دن‌کیشوت

محمد قاضی ـ تنها به‌عنوان مترجم دن‌کیشوت ـ آن گونه که در خاطرات خود، از بر بودن بیش از ۵۰,۰۰۰ بیت شعر را کتمان نمی کند، سرودن شعر را نیز از جمله دغدغه‌های

دوست داشتنی خود برمی شمارد و ارتباط تنگاتنگ با متون مفاخره آمیز کلاسیک فارسی را بهترین بخش از دایرهٔ مطالعاتی خود می‌پندارد. وی در برگردان منظم، منسجم و درخور این دیباچهٔ ارزشمند اثرات آن دایرهٔ مطالعاتی را به‌کار می‌بندد تا کمتر کسی بتواند حتی حدس بزند که مترجم در آن چه انجام داده است یا در واژگانی که برگزیده است، ذوق و قریحهٔ او همراه و یاوری سایه به‌سایه نبوده است.

با خوانش دیباچهٔ دن‌کیشوت و مقایسه با یکی از دیباچه‌های ادبیات کلاسیک فارسی درخواهیم یافت که ارتباط زبانی خاصی بین آن دو برقرار است به‌گونه ای که بستگی غیرقابل انکاری با شیوهٔ مترجم در برگردان جملات، انتخاب وزن و آهنگ مناسب در لایه‌های درونی جملات دارد و نیز واژگانی که ناخودآگاه ما را تا نقطهٔ آغازین متن‌هایی چون قابوسنامه، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه به‌عقب می‌راند.

«ای خوانندهٔ فارغ‌البال، اگر بگویمت من این کتاب را ـ که به‌مثابهٔ فرزند طبع من است ـ چنان زیبا و محتشم و سرشار از فکر و معنی می‌خواستم که برتر از آن به‌تصور نگنجد، بی‌نیاز به‌سوگند یاور خواهی کرد، لیکن ای دریغ که من نتوانستم از قوانین طبیعت که به‌حکم آن «گندم از گندم بروید جو ز جو»سر بپیچم. از این رو، طبعی همچون طبع من عقیم و خودرو به‌جز داستان پسری خشکیده و نزار و پژمرده و ناهنجار و مشحون از افکار عجیب که به‌هیچ خاطری خطوری نکردی، چه توانستی زاد؟ پسری که تنها در جایی چون زندان، که مکان هر وضع ناموزون است و میدان هر شایعهٔ نامیمون، به‌وجود توانستی آمد، فراغت و راحت و امنیت مسکن و نزهت دشت و دمن و صفای آسمان‌ها و زمزمهٔ چشمه‌سارها و آرامش فکر و روح همه در کارند تا عقیم‌ترین خدایان ذوق و شعر بارور نمایند و ثمراتی چنان شگرف به‌جان شیفته عرضه دارند که وی را قرین خرسندی کنند. ای بسا که پدری را فرزندی زشت و عاری از ملاحت باشد، مهر پدری چشم وی بربندد تا عیوب پسر نبیند، برعکس، آن عیوب را فضلیت و اصالت پندارد و به‌عنوان آیاتی روشن از هوش و ذکاوت وی بر دوستان خود برشمارد. لیکن من، که گرچه به‌ظاهر پدر واقعی دن‌کیشوت می‌نمایم، جز پدر اسمی او نیستم، نه برآنم که به‌شیوهٔ عرف و عادت روم و نه چنان که دیگران کنند، از تو ای خواننده بس عزیز، با چشم گریان خواهانم تا بر عیوب این طفلی که من او را فرزند خود به‌تو می‌شناسانم ببخشایی، یا به‌دیدهٔ اغماض بنگری. اکنون که تو را با وی نه قرابت است و نه رفاقت، اکنون که تو را نیز چون محتشم ترین مردان چاپی آزاد و مختار در کالبد است، اکنون که در چهار دیوار خانه خود نشسته ای، و هم چون پادشاهی حاکم بر خراج گزاران خویش بر آن فرمانروا، و از این مثل سایر که «هر کسی به‌شهر خویش بود شهریار خویش» به‌خوبی آگاه، و این همه تو را از رعایت جانب حرمت من معاف می‌دارند، می‌توانی بی‌آن که بیمی از سیاست به‌جزای بد گفتن و یا امیدی به‌خلعت به‌سزای نیک گفتن داشته باشی هر چه دلت بخواهد دربارهٔ این داستان بگویی.»[۱۴]

در ابتدای قابوسنامه و در دیباچه می‌خوانیم: «چنین گوید جمع‌کنندهٔ این کتاب ز پندها، الامیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، مولی امیرالمؤمنین با فرزند خویش گیلانشاه. بدان ای پسر، که من پیر شدم و ضعیفی و بی نیرویی و بی توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بینم، که این کتابت را دست چاره چوپان بستردن نتواند. اگر تو از گفتار من بهرهنیکی نجویی، جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن نیکی غنیمت دارند و اگرچه سرشت روزگار بر آن است که هیچ

بررسی سبک نوشتاری محمد قاضی که حاصل نگاه عمیق وی به‌داستان سروانتس از مجموع جهات بوده است به‌خواننده در درجه اول امنیت خاطری می‌دهد تا بداند که متن منتخبش، در میان ده‌ها و شاید صدها ترجمه از بهترین و سره‌ترین متن‌ها برگزیده شده است

سروانتس می‌گوید:
«... ناگزیرم، به‌تو بگویم که گرچه تالیف این داستان به‌رنج و زحمت میسرم شد، لیکن هیچ رنجی عظیم‌تر از رنج تدوین این دیباچه که تو اینک می‌خوانی به‌نظر من نیامد

پسر پند پدر خویش را کار بند نباشد... پس آن چه از موجب طبع خویش یافتم در هر بابی سخنی چند جمع کردم و آن چه بایسته تر بود و مختصرتر در این نامه نبشتم... پس ای پسر، هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس و ز گم بودگان مباش.»[15]

این دو مقدمه در شروع یک وجه تفاوت دارند، یکی با ای خوانندهٔ فارغ‌البال آغاز می‌شود، دیگری با بدان ای پسر، ولی در ادامه شاهدیم تمام هم و غم سروانتس در اواخر سدهٔ هفدهم میلادی(یازدهم ه.ق) و عنصرالمعالی در میانهٔ سدهٔ پنجم ه.ق بر این استوار بوده است تا خواننده را به‌خوانشی عمیق و دریافتی حقیقی از متن سوق دهند.

تاریخ بلعمی در باب سبب تألیف کتاب با این جملات آغاز می‌شود:«بدان که این تاریخ نامه بزرگ است که گرد آورد ابو جعفر محمد بن جریر طبری، رحمه الله، که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، که این تاریخ نامه را، که از آن پسر جریر است، پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد. پس گوید: چون اندر وی نگاه کردم، و بدیدم اندر وی علم‌های بسیار و حجت‌ها و آیت‌های قرآن و شعرهای نیکو، و اندر وی فایده‌ها دیدم، بسیار رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتن نهادم، و این را پارسی گردانیدم به‌نیروی عز و جل.»[16]

سروانتس می‌گوید: «... ناگزیرم، به‌تو بگویم که گرچه تالیف این داستان به‌رنج و زحمت میسرم شد، لیکن هیچ رنجی عظیم‌تر از رنج تدوین این دیباچه که تو اینک می‌خوانی به‌نظر من نیامد. چه بسا که برای نوشتن آن قلم به‌دست می‌گرفتم ولی چون نمی دانستم چه بنویسم...»[17] و نویسندهٔ تاریخ بلعمی می‌نویسد:« چون اندر وی نگاه کردم، و بدیدم اندر وی علم‌های بسیار و حجت‌ها و آیت‌های قرآن و شعرهای نیکو، و اندر وی فایده‌ها دیدم، بسیار رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتن نهادم، و این را به‌پارسی گردانیدم...» به‌راستی در این دو متن و از زاویه و دیدگاه بعد زبانی و کاربرد واژه‌ها که وظیفهٔ انتقال مفاهیم را به‌خواننده بر عهده دارند و از منظر زمانی که نزدیک به‌هشتصد سال اختلاف دارند، چه تفاوت قابل ذکری به‌چشم می‌خورد؟

نتیجه گیری

بررسی سبک نوشتاری محمد قاضی که حاصل نگاه عمیق وی به‌داستان سروانتس از مجموع جهات بوده است به‌خواننده در درجه اول امنیت خاطری می‌دهد تا بداند که متن منتخبش، در میان ده‌ها و شاید صدها ترجمه از بهترین و سره‌ترین متن برگزیده شده است، متنی که ادیبی اندیشمند آن را انتخاب، بررسی و تأیید کرده است. محمد قاضی با خوانشی چندین باره توانسته است به‌طرز شگفت انگیزی رگه‌های ذهنی نهفته در متن رمان دن‌کیشوت را کشف کند و با حوصله و باریک بینی مسئولیت شناسانه نسبت به‌انتقال جامع و مانع مفاهیم مبادرت ورزد. با بررسی دیباچهٔ کتاب سروانتس درمی‌یابیم محمد قاضی در نگاهی اندیشمندانه و دو سویه، نویسندهٔ اسپانیایی‌زبان را با مجموعه‌ای از فرهنگ ها، باورها و اندیشه‌ها بازشناخته و سپس بنابر آموزه‌های فرانسوی اش متن را نخست از طول و عرض عینی و سپس از فراز و فرود درونی و محتوایی آمادهعرضه به‌مخاطب فارسی زبان کرده است. در این میان آن چه بر جاودانگی، استیلای همیشگی و مفاخره آمیز بودن متن فارسی افزوده است، ادیبانه نگاه کردن به‌متنی بوده که او به‌خوبی دریافته است کوچکترین لغزش به‌نابودی اثر مبدأ و ناکارایی آن در زبان مقصد خواهد انجامید. پس برای حفظ اثر، کنکاش‌های درونی خود به‌متن را از مطالعه در این سوی مرزها پی گرفته و متون بسیاری را از نظر گذرانده است.

او در هر بار خوانش مجموعه‌ای از

واژه‌ها را جایگزین لغاتی کرده است که به‌زعم او نمی توانسته اند نمایندهٔ شایسته‌ای برای انتقال مفاهیم ذهنی نویسنده به‌انتها رسیده و غنوده در گوشهٔ زندان باشند و واژه‌های برگزیده و جدید آن گاه که آرامشی درونی در مترجم ایجاد کرده اند، جای خود را برای همیشه در متن یافته‌اند. بدین‌گونه است که سروانتس، دن‌کیشوت و رمانی که سرشار است از تضادها و تقابل‌ها، به‌آرامی بر روح و اندیشهٔ مخاطب سیطره پیدا می‌کند و مجموعه‌ای بالغ بر ۱۴۰۰صفحه کوچکترین خستگی و دلزدگی در خوانندهٔ مشتاق، بر جای نمی‌نهد.

مقایسهٔ دیباچهٔ دن‌کیشوت با دیباچه‌هایی که فاصلهٔ زمانی قابل توجهی با آن دارند به‌خوبی نشان می‌دهد که اگر برخی واژه‌ها عبارت‌های جغرافیایی خاص را نادیده انگاریم در برخی موارد تفاوت چندانی دیده نمی‌شود؛ گو این که این دیباچه را هم پارسی زبانی با ذوق و قریحه بر کتابی پارسی نگاشته است. انگاره‌ای که به‌واقع چندان دور از واقعیت نیست زیرا، محمد قاضی در دن‌کیشوت سروانتس نه فقط ترجمه که داستان را کاملا به‌زبان فارسی بازآفرینی کرده است؛ بازآفرینی با بی‌نهایت اخلاق محوری و امانت داری.

منابع:

۱. افشار، ایرج. سیر کتاب در ایران، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴.
۲. انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشار، ۱۳۸۰.
۳. خزاعی فرید، علی و مازیار فریدی. « تک صدایی در ترجمهٔ دن کیشوت»، مجلهٔ مطالعات زبان و ترجمه، سال چهل و دوم، شماره اول، تابستان ۱۳۸۹: ۳۸-۱۹
۴. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه
۵. سروانتس، میگل. دنکیشوت، محمد قاضی، چاپ هشتم ، تهران، ثالث، ۱۳۸۷.
۶. طبری، محمدبن جریر. تاریخ بلعمی، جعفر شعار و سید محمود طباطبایی، چاپ سوم، تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۰.
۷. عنصرالمعالی، کیکاوس بنوشمگیر. قابوسنامه. زهراخانلری(کیا) ، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۸. غبرایی، مهدی. «دنکیشوت «محمد قاضی بینظیر است/ ترجمه دههای قبل نقصهایی دارد.
۹. قاضی، محمد. «چگونه دنکیشوت را ترجمه کردم»، فصلنامه سمرقند، سال سوم، شماره ۹ :۱۱۴ -۱۰۹
۱۰. محمدبن عبدالله البخاری، داستان‌های بیدپای، پرویز ناتل خانلری و محمد روشن (مصحح)، چاپ دوم، تهران، خوارزمی،۱۳۶۹.
۱۱. نجفی، ابوالحسن. مبانی زبانشناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ سوم، تهران، نیلوفر،۱۳۷۳.
۱۲. نصرالله منشی. کلیله و دمنه، مجتبی مینوی طهرانی، چاپ دهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۳. نظامی عروضی. چهارمقاله، محمدقزوینی. (مصحح)، چاپ اول، تهران، جام، ۱۳۷۲.
۱۴. نجفی، ابوالحسن. وظیفه ادبیات (مجموعه مقالات)، چاپ سوم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۹.
۱۵. خاتمی، احمد. پژوهشی در نظم و نثر دورهٔ بازگشت ادبی، چاپ نخست، تهران، پایا، ۱۳۷۴.
۱۶. سپهری، سهراب. اتاق آبی، چاپ نخست، تهران، سروش، ۱۳۶۹.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمد قاضی، چگونه دن کیشوت را ترجمه کردم، فصلنامه سمرقند،سال سوم،شماره۹ :۱۰۹.
۲-همان:۱۱۰-۱۰۹.
۳-علی خزاعی فرید و مازیار فریدی، تک صدایی در ترجمه دن کیشوت، مجله مطالعات زبان و ترجمه، سال چهل ودوم، شماره اول، تابستان ۱۳۸۹: ۲۰.
۴-همان: ۲۲.
۵- محمد قاضی، چگونه دن کیشوت را ترجمه کردم، فصلنامه سمرقند، سال سوم، شماره ۹ :۱۱۰
۶-همان: ۱۱۰
۷- علی خزاعی فرید و مازیار فریدی، تک صدایی در ترجمه دن کیشوت، مجله مطالعات زبان و ترجمه، سال چهل ودوم، شماره اول، تابستان ۱۳۸۹: ۲۰.
۸-همان: ۲۰
۹- محمد قاضی، چگونه دن کیشوت را ترجمه کردم، فصلنامه سمرقند، سال سوم، شماره ۹ :۱۱۰
۱۰- همان: ۱۱۱
۱۲- سهراب سپهری،اتاق آبی: ۳۳
۱۲- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد۵/۱، ن.ک: ۴۱۸-۲۲۹
۱۳-همان: ۲۲۹
۱۴- سروانتس، دن کیشوت، محمد قاضی، جلد ۱: ۳۸-۳۷ [در ارجاعات بعدی تنها به سروانتس: ؟ بسنده خواهد شد که منظور همین کتاب است]
۱۵- عنصرالمعالی، قابوسنامه، زهراخانلری (کیا)، گزیده: ۸-۵.
۱۶- ابوجعفر محمدبن جریر طبری،تاریخ بلعمی، برگزیده ی جعفر شعار، سیدمحمود طباطبایی:۴۱.
۱۷-سروانتس: ۳۸.

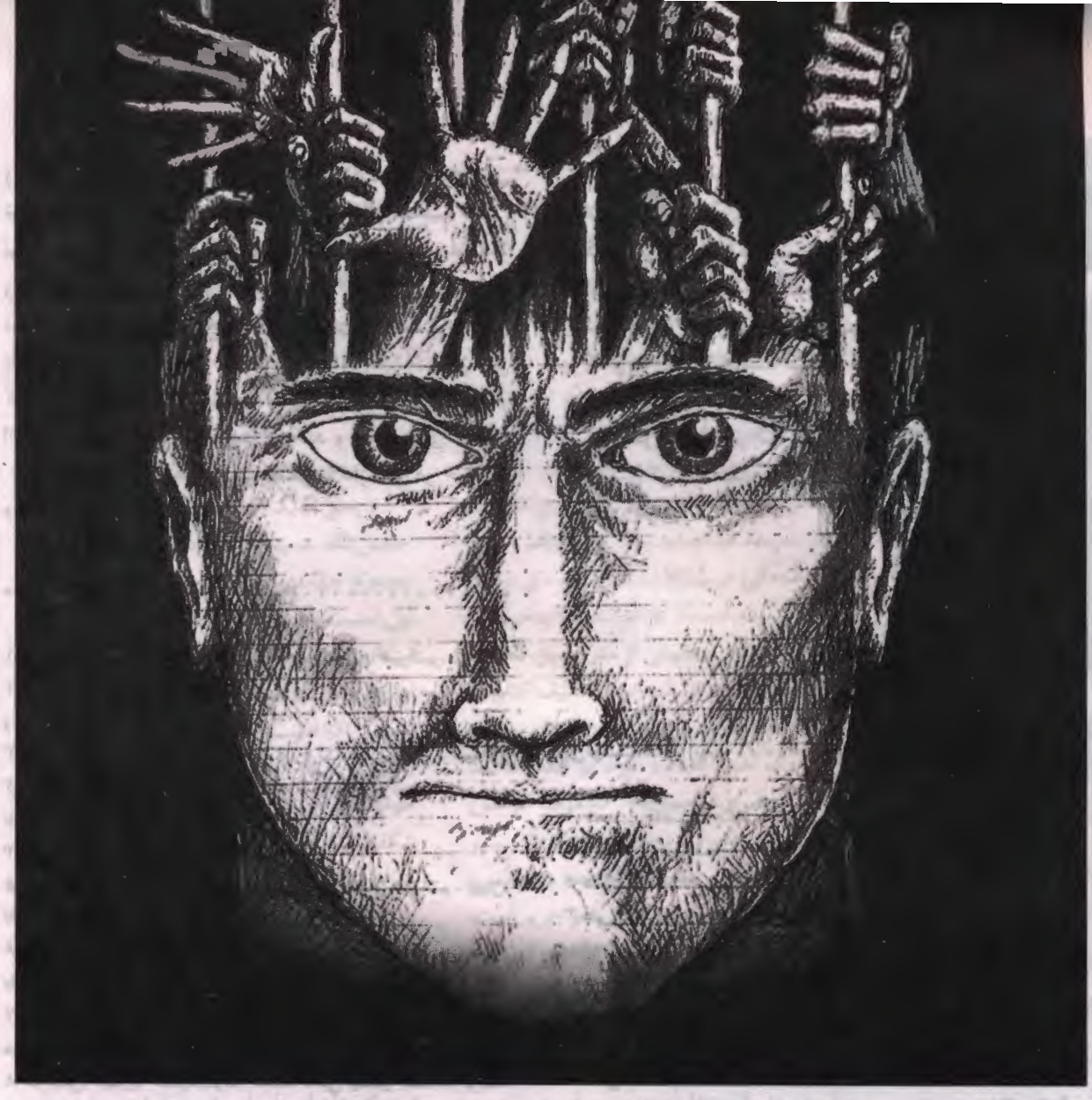

جنون، اما مطلوب مخاطب!

علی فیض‌اللهی
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

باید بار معنایی جزئیات را در رمان دن‌کیشوت نگریست، زیـرا موقعیت سیاسـی و اجتماعی اسـپانیا در آن مقطع در شکل‌گیری شخصیت دن‌کیشوت موثر بود.

سروانتس مجبور بود برای حفاظت از خود از روشی خاص در نگارش استفاده کند، تا ضمن مصون‌سازی خویش و رهایی از دادگاه‌های تفتیش عقاید، بتواند به‌نوشـتن و زندگی خود ادامـه بدهد. به‌همین دلیل تصمیم گرفت که به‌دن‌کیشـوت شخصیتی مجنون‌وار اعطا کند، شخصیتی برگرفته از داستان‌ها و روایت‌های مسلمانانی که هفت سدهٔ در آن‌جا می‌زیستند.

او قصد داشت مخاطبان خود را در جریان مسائل روز قرار بدهد و پیغام خود را به‌آن‌ها برسـاند، ضمـن این‌که به‌آن‌ها فرصت تعقل نیز می‌داد، تا پس از شنیدن حرف‌های او آزادانه به‌فکر فرو روند و به اهمیت موضوع آزادی پی ببرند. از این‌روی بحث آزادی در آثار او بسیار مشهود است. سروانتس این موضوع را آن‌چنان شـفاف بیان می‌کند که خواننده در برداشت کلی از شخصیت، رفتار و گفتار دن‌کیشوت، برداشتی آزاد می‌کند